

این عشق من که کل وقتی در زلفش جهانی پر از غفلت بلبلان
نام جهان غفلت در هر زمان بیگانه خوش آوری همان اول بگذرد
چشمه کوه حسن و بی جنگ آرزو خوش آوری بر دم چرخ در دست
شقی بیایند بر آنگاه بی کل عود و وزن و سر نو آنگاه نوای تو آغاز
یکی اسلوب نو نوازی یکی باشم می نگار آغاز ایلم یک ششم در ده اجاره ساز
بر خط ایلم بن در ده جاره دوز و دم نیز چون خرقه صدم باره ساز کوکلی دخی
خرقه کی یوز باه ایلم خرد تیغ عشق ایلم دکنم ششم شرح ایلمی طلب در
عشق چه باشد که طغی کنی ای عشق تو را که بر لبه ایلم سن زنی آتش در آیم
آنگاه زدن که کوه کله بر آتش بر آتش بر آتش بر آتش بر آتش بر آتش
بی غله و کوه کردن خلاص ایلم سن بیتم زنی غافلان عمر عمر خانی مری
برینه اوردن سن مراد عشق بی ایلم غم ماسوی و ن بی طلبی در خود
شکر عالم از آنتی چونکه عالم نزون تنها اول سکون در گدای بی نداشت
شخصی کوالی با شاد بختن چون بگذرد جو غم شکر آرد بیار آه عشق چونکه
غم شکر کوز بر صفت بزه بختک و زاریت و بنای کاد می جنگ در باب ایلم
و نای و دف ایلم مراد عشق ایلم صاحب مزمل غم اوردن بیان در عشق
دیاد زمین کار بند ای عشق کل بیون اینش او کن در فغان آیدنی دانایند
بهر سوزدن دانایک عادت بی قبول ایلم بی دور کن در دلش که غنیمت
اگر سنگ خلیک بر غم و ارا ایلم شراب ایلم اراق ایلم دخی در بی دن که
عالم دعبیت برین بر دم اوز که عالم در مدبر مراد و عشق قوت اعبت
عشق و طاعت سی ایلم و بگذرد عشق تو بر سر خرمی ای عشق منی بر سر خرم
مهر بر سن زمانی بر ن ایلم ممدی بر زمان بی حال ملام کل ایلم عشق
جای بی بر ن بر لبی ای عشق منی سن بر خیز جان بیایک بی از ناه بی
بعلی کل ایلم بی شراب بر باق پر ایلم مراد مراد ن کزشت فیض طلبی در

بیار ایلم حاضر

چرا بی بون باق هفا سسته در کسرتان طو اورد لم سر خسته داره در کس
روزگار روزگار که رفته بوی طوتر من و عشق و وقت را خسته بار بن
دست که و مارک چشمه مقون اول عشق یعنی یون ایلم روزگار کشته سکن
خلاص میسر در درین خون قش آن غاصه در ششخبر بو خرفان قیامت
میدانند که مراد دینار تو خون صراحی و س غم بر سن صراحی غم
تا عشق دوک عشق دینار عشق و طاعت سی ایلم بی بیتم آرد و در کردن
فلک دور نین عجب کورم ندانم که کرا خاک خوار بگردنست به هم که چاکون
طوق بر سر می کنی فلک ایلم کستر آفریب جهان قصه بر دست
جهانک فریبی در عشق خسته در معنی جهان جلیه کار ایلمی هر که معلوم در
بینی ناچار آید شست آستینش کور تا از طریقه بچه بگذرد مراد عالم خود را
ایلم بر ایرو کن اش در دنیا در جهان دل نسیه ز نهار کل ز نهار جهان بخت ایلم
کس بر سر بل کله و قنار زمرانگ کوی بی باخی اوزده قراد طوتر یعنی دنیا
شهر در همان خسته نیست این جهان خراب بو خراب جهان اول نزل کرد
که قصه نیست ایوان از آسباب که انزاسیا یک ایوانی کوی خوش در همان قر
این بیایان دور همان اول هر صله در بود و رسید بیایان که کوشند در
شکر سلم و موز که اند سلم و نوک شکر نا پیدا اولدی سلم و موز فریاد
فرز ندر که در شهنشاده منفصل در کجا را می بیرون از کوشش صفا در
اول انزاسیا یک بیلوان ترک میشد سی عشق میسی سی مالک اولدی که پیران
انزاسیا یک بر عسکری در شید انزاسیا یک بر سیک نامی در شهنشاده صفا در
نوشته باشد ایوان و قصرش ساد مالک ایلم ایوان و قصر ایلم کندی
ایلم و همه آتش هم آرد دنیا که کوه ایلم قبر بی دخی یاد ز طوتر
در انزاسیا و ای یون اوزده ایلم تو رب مالک آتش در صخر خوش گفت
چشمه بانج و کج حطیط دیدی باج و کج ایلم جسد بیتم بود رسکلت به

عاشق صفت است

حکایت